



- ۲..... نظریه آقای خویی: بحث اجتماع عقلی است نه عرفی
- ۲..... رد مقدمه اول نظریه آقای خویی
- ۳..... رد مقدمه دوم نظریه آقای خویی
- ۳..... نتیجه



بسم الله الرحمن الرحيم

## نظریه آقای خویی: بحث اجتماع عقلی است نه عرفی

در کفایه به این تفصیل اشاره شده که در بحث اجتماع، حکم عقل با عرف، متفاوت است. عقلاً ممکن است اجتماع امر و نهی - یعنی با بحث‌های دقیق عقلی - جایز باشد، ولی عرفاً جایز نیست. چرا که عرف، ترکیب اتحادی و انضمامی را دقت نمی‌کند. و می‌گوید، در یک موضوع، شارع، صلّ و لا تغصب را با هم نمی‌تواند بگوید.

مرحوم آقای خویی می‌فرمایند: این حرف حتماً درست نیست. برای اینکه اینجا موردی نیست که عرف را حاکم و داور قرار بدهیم. و توضیح مسئله این است که عرف در فهم معانی الفاظ و دلالات الفاظ، اعتبار دارد. یعنی این لفظ معنایش چیست، ظهورش چیست، انصراف دارد؟ یا ندارد؟ ولی در اینجا بحث، معنی یا دلالت لفظ امر یا نهی، نیست. بلکه بحث این است که امر به صلاة، و نهی از غصب، در یک جا جمع شده‌اند. که اگر عقل، بگوید که مصداق این دو، یکی است، در این نوع بحث عقلی جای داوری و حکمیت عرف نیست.

نظر عرف در فهم الفاظ و دایره مدلول لفظ، چه از لحاظ وضعی و یا قرائن و اعتبار دارد. ولی در اینجا بحث الفاظ نیست و بحث عقل است. و آقای خویی می‌فرمایند اینکه در اینجا گفته‌اند: عقلاً اجتماع، جایز نیست صحیح نیست. بلکه عقلاً ممکن است جایز باشد. ولی عرفاً جایز نیست. به عبارت دیگر ایشان می‌خواهد بگوید که از نظر روش‌شناسی این نظر درست نیست. و اینجا بحث استدلالی نیست که بگوییم عقل یا عرف چه می‌گویند. چرا که اینجا محل عملکرد عرف نیست.

به دلیل اینکه محل ورود عرف، عرصه الفاظ و مدالیل الفاظ است. نه جایی که مصداق تعیین می‌شود. در مانحن‌فیه بحث این است که بعد از فراغ از فهم عرفی، آنچه متعلق امر یا نهی شده است، واحد است یا متعدد. که جای داوری عرف نیست.

نتیجه این قول این است که این بحث، به هیچ نحو لفظی نیست و بحث عقلی است. و منظور از عرف، عرف عقلا است که تسامحاتی و یا نیازهایی دارد که عقل الزامی به آنها ندارد. ولی عرف آنها را قبول می‌کند و یا رد می‌کند.

لذا فرمایش آقای خویی دو محور دارد اول اینکه در این بحث عرف، محلی ندارد. و فهم دقیق عقلی به کار می‌رود نه فهم عرفی که احیاناً با مسامحاتی همراه است. و دوم، این بحث کاملاً عقلی است و بعد لفظی در اینجا وجود ندارد.

## رد مقدمه اول نظریه آقای خویی

در بحث اول نظریه آقای خویی باید بحث شود که محدوده اعتبار عرف عقلایی در مقایسه با عقل که بحث‌های زیادی است، کجاست. که اینجا مذاقه‌هایی است، که شاید به این سادگی که آقای خویی سریع از آن عبور می‌کند نباشد. ایشان می‌گویند دایره اعتبار عرف در فهم معانی است. درحالی‌که گاهی در تطبیقات هم تسامحات عرفی را بعضی قبول می‌کنند. و حتی در مواردی که مبحث یک سؤال عقلی است، می‌گویند این سؤال عقلی، با یک نگاه عرفی در فقه، می‌توان به آن اعتماد کرد. لذا این بحث محل مطالعه است و نظر آقای خویی جای تأمل دارد که اجمالاً اشاره شد.



## رد مقدمه دوم نظریه آقای خویی

اما نکته دومی که می‌خواهم اینجا بگویم که این نکته دوم در واقع استدراک آنی است که دیروز عرض می‌کردم. ممکن است ادعا شود که در بحث اجتماع، فقط بحث عقلی نیست بلکه عرف هم می‌تواند اینجا داوری کند. ولو غلط باشد. یعنی الفاظ در اینجا مدلول دارند و ما را به اجتماع یا امتناع می‌رسانند - صاحب کفایه اشاره به این ادعا کرده است - در هر حال احتمال این ادعا وجود دارد ولو اینکه نپذیریم. و لذا می‌توان ادعا کرد که اوامر شرعی، محدود شده‌اند به این که از طریق محرمات نباشد. یعنی صلّ انصراف دارد - آقای تبریزی هم این تعبیر را دارند - به آن نمازی که همراه با غضب نباشد. یعنی بگوید صل، در اوامر عبادی و غیرعبادی، منصرف به مصادیقی است که در آنها معصیت نباشد. چه با ترکیب اتحادی یا حتی انضمامی باشد. یعنی دخالت عرف در این بحث، متصور است و همچنین دخالت لفظ هم متصور است.

لذا محتوا را باید بررسی کرد که آیا اینجا عرف و لفظ نقش و تأثیری دارند یا خیر؟ بنابراین اولاً ملاک عرفی هم اینجا قابل طرح است و ثانیاً ملاک لفظی هم قابل طرح است. چرا که ممکن است از طریق لفظ بحث روشن شود. و یا بعد از اینکه بحث عقلی انجام شد، لفظ، مدلول پیدا می‌کند. یعنی عقل حکم می‌کند در ترکیب اتحادی امتناع است سپس لفظ مدلول پیدا می‌کند در اینکه این عمل را انجام بدهد، ولی عملی که همراه با آن قصد نباشد. و اگر این مدلول را پیدا نکند، تکلیف به نحو دیگری می‌شود.

## نتیجه

در نتیجه ما به این فرمایش آقای خویی را نقد داریم و از آنچه در بحث عقلی بودن اجتماع امر و نهی بیان کردیم که این بحث عقلی است برمی‌گردیم. لذا این بحث را مثل بحث امر به مقدمه و بحث امر به شیء نهی از ضد و سایر غیر مستقلات عقلیه، بحث عقلی لفظی می‌دانیم. و از نظر سابق استدراک می‌کنیم.

و با این استدراک از عقلی بودن این بحث، نسبت به بعضی مقدمات دیگر، مثل بحثی که آقای خویی می‌فرمایند در این بحث، نزاع صغروی است. - یعنی نزاع در این است که مجمع واحد است و یا واحد نیست - نیز استدراک کرده و در این بحث هم تردید کرده‌ایم. یعنی این احتمال ممکن است که حتی در ترکیب اتحادی، امر و نهی شوند. زیرا امکان دارد، دو مصلحت و یا مفسده ملزمه حداکثری وجود داشته باشد، که شارع به خاطر آنها امر و نهی کرده است و راهی جز این نبوده است. و لذا نامعقول بودن این قول، قطعی نیست. و قابل بحث است که در آینده آن را بررسی می‌کنیم.

و لذا نمی‌توان بحث را فقط صغروی دانست و بحث کبروی هم می‌توان انجام داد. یعنی باید بحث شود که اولاً در مصداق واحد، امر و نهی جمع می‌شوند یا نه؟ و ثانیاً اگر گفتیم جمع نمی‌شوند، یک حکم داریم یا دو حکم؟

همچنین استدراک نسبت به بحث اصولی بودن قضیه است. یعنی با بیانی که گذشت، اصولی بودن این بحث را قبول داریم، اما اینکه این بحث، کلامی نیست، جای تأمل وجود دارد. چرا که اگر بحث کبروی باشد، در بحث کبروی جای این بحث است که آیا خداوند می‌تواند این طور دستورهایی بدهد؟ شبیه بحث تکلیف بما لا یطاق و تکلیف به محال.

خلاصه اینکه می‌توان گفت بحث اجتماع:

الف- هم صغروی است و هم کبروی است.



ب- اصولی محض نیست بلکه بحث کلامی هم ظرفیت دارد.  
ج- بحث عقلی لفظی است.